

گفت‌وگوی «جوان» با مهرانگیز رسولی که یک برادر و دو پسرش از شهدای دفاع مقدس هستند

یک بار خواهر شهید شدم و دو بار مادر شهید

■ **زینب محمودی عالمی**

تاریخ انقلاب اسلامی پیر است از نان غیوری که اگر چه اسلحه به دست نگرفتند و مستقیم به جنگ با کفر نرفتند اما کلام و راهشان تأثیر زیادی بر مردانشان گذاشت تا راهی جهاد مقدس شوند، راستی پشت هر رزمنده دل‌آور ایرانی، زنی قهرمان به چشم می‌خورد که مشوق عزیزانشان بودند تا دشمن فکر یغمی خاک و دین و ناموس این سرزمین را به گور ببرد. با معرفی سردار علی فردوس جانباز و آزاده بابلی به سراغ یکی از زنان مقاومت کشورمان رفتیم که هم خواهر شهید است و هم در دامن پرمهرش دو فرزند شهید پرورانه است. گفت‌وگوی ما با مهرانگیز رسولی خواهر شهید حمید رسولی و مادر شهیدان محمد و مهدی عباسی را پیش رو دار بد.

حاج خانم از خودتان بگویید، بچه‌ها و برادرتان چه زمانی شهید شدند؟
من متولد ۱۳۱۹ هستم و ۷۷ سال دارم. اصالتاً اهل بابل هستم. پنج پسر داشتم و یک دختر که دو پسرم در دفاع مقدس به شهادت رسیدند. برادرم حمید رسولی به همراه پسرم مهدی سال ۱۳۶۵ شهید شدند. محمد زودتر از مهدی و حمید شهید شد. مهدی ۱۰ سال مقفود بود و تا اینکه سال ۱۳۷۵ پیکرش را آوردند. از مهدی برایتان بگویم که متولد سال ۱۳۴۳ بود. در سحرگاه نیمه شعبان به دنیا آمد و به دلیل تفران تولدش با میلاد امام‌زمان(عج) اسمش را مهدی گذاشتیم. مهدی رزمنده اطلاعات عملیات بود و در عملیات رمضان، والفجر ۶، ۷ و والفجر ۸ حضور داشت. آخرین بار به عنوان فرمانده گروهان در حالی که لباس زرم پوشیده بود و عمامه به سر داشت به همراه دایی‌اش حمید رسولی جانشین گردان ویژه شهیدان در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. محمد هم ۱۶ خرداد سال ۴۶ به دنیا آمد و ۱۱ خرداد سال ۶۵ به شهادت رسید. سال ۶۵ یک بار خواهر شهید شدم و دو بار مادر شهید!

غیر از مهدی و محمد، پسران دیگرتان هم چه می‌رفتند؟

بله. پسر بزرگم هم در جبهه حضور داشت. ما خانواده‌ای انقلابی بودیم. خودم در مبارزات صدرزیم پهلوی به همراه پسرانم حضور داشتم. آن زمان پشت مسجد اعظم یک پابل منزل داشتیم و بعد در محله پیر علی ساکن شدیم. فرزندانم در مساجد، تظاهرات و راهپیمایی‌ها حضور داشتند تا اینکه انقلاب پیروز شد. پسرم مهدی طلبه حوزه علمیه بود، جنگ که شروع شد گفت وقتی اوضاع کشور این است، باید به جبهه بروم. محمد چند ماه بعد از مهدی عازم شد. محمد دانشگاه قبول شده بود اما حضور در جبهه‌های دفاع مقدس را ترجیح داد.

سختنات نبود دو فرزندتان با هم در جبهه باشند؟

فضایی که فرزندانم تربیت شدند فضایی انقلابی و معنوی بود. مهدی طلبه حوزه علمیه بود و از حوزه بابل به قم رفته بود. اما وقتی شیبور جنگ به صدا درآمد، دید دین و خاک این کشور در خطر است. گفت من طلبه شدم که آدم شوم نه اینکه صرفاً طلبه باشم و به داد انسان‌های جامعه‌ام نرسم. پسرم چهار سال در س طلبگی خوانده بود. حوزه علمیه را رها کرد و به حوزه دفاع از کشور رفت. برادرم حمید و پسر بزرگم در خیلی از عملیات‌ها بودند. هر از گاهی که عملیات نبود به بابل می‌آمدند.

خود شما هم در زمان جنگ فعالیت می‌کردید؟

من مدام جلسه روضه و مسجد بودم. همسرم خیاط بود. اواسط جنگ پسرم گفت سپاه خیاط لازم دارد تا لباس رزمندگان را بدوزد. حاج آقا جذب سپاه شد. بعد از ۲۰ سال هم بازنشست شد. من از اول در بسیج بودم و در سپاه هم فعالیت می‌کردم. همه اعضای خانواده‌مان بسیجی هستیم.

شهدا خصوصیات خاصی دارند که لایق شهادت می‌شوند؛ از محسنات پسران شهیدتان بگویید؟

هر دویشان به نماز خیلی اهمیت می‌دادند. احترام پدر و مادر را نگه می‌داشتند. بچه‌های حرف‌گوش کن و خوبی بودند. بعد از شهادت مهدی از حوزه علمیه به منزل آمدند گفتند حاج خانم چه کار کردید فرزندان خوب تحویل جامعه دادید؟ گفتم من کاری نکردم خدا، قرآن و امام خمینی عامل تربیت بچه‌های من بودند. زمان جنگ طوری بود حتی کسانی که خوب نبودند و به دفاع مقدس می‌رفتند تغییر می‌کردند.

اگر می‌شود ما را مهمان خاطره‌ای از شهیدانتان کنید؟

یک روز محمد می‌خواست عازم مشهد و زیارت امام هشتم شود. قبل سفر برای مسئله‌ای بحث کردیم. پسرم احمد گفت برو چهار سقوق پیش فلان آقا. هر چه سؤال کنید جوابش را می‌دهد. رفتم گفت مهدی شهید شد. سرش را می‌خواهی برایت بیاورند. گفتم مگر مادر وهب سر پسرش را قبول کرد که من قبول کنم. یک کسب دیگر خواب دیدم مهدی آمد. عمامه‌اش با گل تزئین شده بود. خواب بودم که نشنستم پایم را بوسید و بعد به زیارت رفت

پس آقا مهدی آرزوی شهادت داشت؟
بله، هم مهدی و هم محمد رفتارشان طوری

بود که انتظار شهادتشان را داشتم. بار آخر وقتی مهدی می‌خواست راهی جبهه شود لباس‌هایش را جمع کرد و آماده فتن شد. به من گفت اگر شهید شدم ناراحت نباش. می‌دانم دوست داشتی پای منبر من بنشینی اما دوستانم جای من هستند. من آن لحظه به یاد ام لیلا همسر امام حسین (ع) افتادم. گوی پسرم را بوسیدم. مهدی گفت مادر می‌دانم از من راضی هستی و از این بابت خوشحالم.

درد

یک روز محمد می‌خواست عازم مشهد و زیارت امام هشتم شود. قبل سفر برای مسئله‌ای بحث کردیم. پسرم احمد گفت برو چهار سقوق پیش فلان آقا. هر چه سؤال کنید جوابش را می‌دهد. رفتم گفت مهدی شهید شد. سرش را می‌خواهی برایت بیاورند. گفتم مگر مادر وهب سر پسرش را قبول کرد که من قبول کنم. یک کسب دیگر خواب دیدم مهدی آمد. عمامه‌اش با گل تزئین شده بود. خواب بودم که نشنستم پایم را بوسید و بعد به زیارت رفت



گفت‌وگوی «جوان» با مهرانگیز رسولی که یک برادر و دو پسرش از شهدای دفاع مقدس هستند



محمد را موقع رفتن به جبهه از زیر آینه و قرآن رد کردم. وقتی با هم‌زمانش در اتوبوس نشسته بود، خوشحال بود. می‌گفت خوشحالم مادرم از من راضی است. مادرم با رضایت قلبی مرا راهی جبهه کرد. شهدا آدم‌های عادی بودند، اما دوستانم جای من هستند. من آن لحظه به یاد ام لیلا همسر امام حسین (ع) افتادم. گوی پسرم را بوسیدم. مهدی گفت مادر می‌دانم از من راضی هستی و از این بابت خوشحالم.

پسر چقدر روزه می‌گیری؟ گفت مادر قیامت جای من پاسخگو هستی! پسرانم به فقرا کمک می‌کردند. سن و سال زیادی نداشتند اما خیلی عاقل بودند.

چگونه از شهادت مهدی باخبر شدید؟

قبلش بگویم که مهدی خیلی به حضرت زهر(س) علاقه داشت. خانه قدیمی ما کرسی بود. یک روز مهدی تب داشت و عرق می‌کرد. با آن حالش روضه حضرت زهر(س) گوش می‌داد تا اینکه شفا گرفت. پسرم زیارت جامعه کبیره و زیارت عاشورا زیاد می‌خواند. سالروز شهادت حضرت زهر(اس) بود که مهدی برای آخرین بار راهی جبهه شد. تا زمانی که پیکر مهدی را نیاوردند هر موقع شهید می‌آوردند شب قبلش خواب مهدی را می‌دیدم. طبق خواب‌هایی که می‌دیدم به دوستم رنگ می‌دم و می‌گفتم ببینید مهدی هم شهید شده و پیکرش را می‌آورند. آنها خیر داشتند پسرم شهید شده است. اما به من چیزی نمی‌گفتند. سال ۱۳۷۵ که پیکر مهدی برگشت، یک شب همسرم خواب دید دندانش افتاد. طبق تعبیری که دارد آماده شنیدن خبر شهادت پسرم بودم. خانه را تمیز و وسیله پذیرایی را آماده کردم تا پسرم را بیاورند.

آقا مهدی چند سال مفقود بود؟
پسرم ۱۰ سال مفقود بود. دوستانش تعریف می‌کردند که وقتی مهدی شهید شد، عراقی‌ها با او برخوردی نداشتند. مادرم با رضایت قلبی مرا ماند. سال ۱۳۷۵ پیکر پسرم را آوردند.

شما خواهر شهید هم هستيد؛ کمی از برادرتان شهید حمید رسولی بگویید؟

برادرم حمید ۲۰ سال از من کوچک‌تر بود. ۱۶ اسفند ۱۳۳۹ به دنیا آمد و ۱۴ اسفند ۶۵ منطقه شلمچه به شهادت رسید. داداش موقع شهادتش دو فرزند داشت و پاسدار بود. مانند پسرانم داوطلبانه به جبهه اعزام می‌شد. شهید رسولی با پسر بزرگم با هم به جبهه می‌رفتند. قبل از شهادت حمید، یک برادر دیگرم بر اثر تصادف از دنیا رفت. پدرم از داغش بیماری قلبی گرفت. به حمید گفتمم داداش پدر ما بیمار است جبهه نرو. گفت خواهر جان اگر دستم زبان باز کند و بگویم نرو می‌روم. حمید خیلی ولایتمدار بود. در تظاهرات قبل از انقلاب شده بود. فهمیدم شهید می‌شود. مهدی او و دوستانش را دستگیر کند که فرار می‌کنند.

دغدغه شما به عنوان مادر و خواهر شهید چیست؟

همه می‌دانند اگر شهیدا نبودند ما امنیت نداشتیم. من می‌دانم اگر پسرانم بودند باز هم راهی دفاع از حرم اهل بیت پیامبر(ص) می‌شدند. حتی یکی دیگر از پسرانم الان می‌خواست راهی سوریه شود، گفتند چون برادر دو شهید هستی اعزامت نمی‌کنیم. اما الان خیابان‌ها را ببینید، بی‌جبابی خیلی زیاد است. حقوق نجومی، اختلاس و... ما را آزار می‌دهد. یک نفر اگر بخوهد وام بگیرد چقدر اذیت می‌شود. از آن طرف عده‌ای راحت اختلاس می‌کنند. خیلی از مردم ایران شهید دادند. حیف شهدا که برخی قدرشان را نمی‌دانند و خوششان را با پایمال می‌کنند. آمریکا برای هیچ کشور منطقه امنیت نگذاشته است، اما ایران کشور امنی است و امنیتمان را مدیون شهدا هستیم. دعا می‌کنیم امام زمان(عج) زودتر ظهور کنند و عدالت در جهان حاکم شود.



گزارش



گزارش «جوان» از یک روز به یادماندنی در دیدار بانوی انقلابی مرضیه حدیدچی دباغ ماجرای اعتراض امام به خرید ۲ کیلو پرتقال

■ **فاطمه بیضانی**
سال گذشته وقتی شنیدم مرحوم مرضیه حدیدچی دباغ در همسایگی مان در روستای خور از توابع شهرستان ساوجیلاغ زندگی می‌کند با تعدادی از دوستان قرار گذاشتیم. به دیدارشان برویم. روز دیدار همراهی این دوستان تصمیم نشد اما محصلشش را از زبان دوستان بسیجی مان به رشته تحریر در آوردم. مرضیه حدیدچی (دباغ) از زنان مبارز انقلابی بود که فعالیت‌ها و حرکت‌های سیاسی‌اش را از سال ۱۳۳۶ آغاز کرد و این مبارزات را تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه

درد

یک شب دخترم را بعد از ساعت‌ها شکنجه و آزار و اذیت به داخل سسلول انداختند. آنقدر بی‌حال و بی‌رقم بود که تصور کردم تمام کرده است. همان‌جا دو رکعت نماز شکر خواندم که فرزندم در راه انقلاب شهید شده است

داد. پس از آن مسئولیت‌هایی از جمله فرماندهی سپاه همدان و فرماندهی بسیج خواهران، سه دوره نمایندگی مجلس شورای اسلامی و قائم‌مقامی جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران را بر عهده داشت. خانم حدیدچی (دباغ) از مبارزان دیرین و اساقیقون‌السابقون انقلاب بود. مادر هشت فرزند که وظایفش به عنوان یک زن هم خلسی در ارادهاش ایجاد نکرد. یکی از دوستان تعریف می‌کرد، آن روز که به سرگاش رفته بودم وقتی زنگ در خانه به صدا درآمد دباغ و خانمی که همراهش بود در را برآیمان باز کردند. با همه مشقت بیماری و دردی که وجودش را گرفته بود، متواضعانه به استقبالمان آمد و لحظاتی زیبا و به یادماندنی را برآیمان رقم زد.

■ **بر تقال‌های ارزان!**

ابتدای دیدار خانم دباغ از چرای آمدنش به روستای خور برآیمان گفت: «کنکرتا بعد از بررسی وضعیت جسمی‌ام از من خواستند به یک منطقه خوش آب و هوا بروم و آنجا زندگی کنم تا حالم بهتر شود. من هم این روستا را انتخاب کردم».

خانم دباغ از خاطرات و همراهی‌اش با امام و مجاهدت‌ها و اتفاقاتی که در زندان ساواک برایش افتاده بود هم صحبت کرد. شغف خاصی وجودمان را بر کرده بود. از اینکه در محضر یک بانوی انقلابی نشسته بودیم که ما را به شنیدن خاطراتش دعوت می‌کرد، احساس خوبی داشتیم ایشان وقتی طلبه‌ای

			۷	۵	۸
		۲	۱		
۶	۹		۲		۸
				۳	
			۷	۹	۴
			۷	۹	۱
			۸	۶	
			۱		۳

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ تا طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌رسه فقط یک‌بار

به کارروند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۲۰۶

ا	د	و	ب	ا	س	ا
ب	ا	ا	ا	س	و	د
و	ا	س	و	ا	ب	ا
ا	ا	د	ب	ا	و	ب
ا	س	ا	ا	و	د	ا
و	و	ب	س	ا	ا	د
ا	ا	و	د	ا	ا	س
ا	و	ا	س	ب	ا	ا
س	ب	ا	و	و	ا	ا

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
د	ا	ز	د	ا	ن	ت	ا	س	ا	ک	ا	م	ا	ا
و	ی	د	ا	ی	ش	ت	ا	ن	ز	ا	ن	ا	ی	ا
ک	ز	ن	ت	ا	ک	م	ا	ک	ج	ا	ک	م	ا	ا
و	و	ن	ت	ا	غ	ا	ی	ر	ا	ش	ا	ا	ا	ا
و	ک	د	م	ت	ش	ی	ر	ن	ب	ر	ی	ا	ک	ا
و	ا	م	ش	ا	و	ت	ش	ا	ر	ا	ف	ا	ا	ا
و	ا	ب	ا	ز	ه	ش	ک	ل	ب	ن	و	ا	ا	ا
ا	ن	ا	ب	ج	ی	ر	ا	ب	و	ب	س	و	ا	ا
ا	ب	ی	ا	ج	ا	ز	ی	ا	د	و	م	ا	ا	ا
ا	ن	ک	ش	ی	ک	ن	ا	م	ن	س	ا	ا	ا	ا
ک	ن	ا	ب	ا	ن	ا	ک	ن	ا	غ	ا	ا	ا	ا
ی	ا	ز	ی	د	ا	ن	ی	ی	ا	ا	ز	ا	ا	ا
ز	ن	د	ک	ی	ن	ا	ا	و	ا	د	ا	ر	ا	ا

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۰۷

از راست به چپ

■ ۱- آبفشان مصنوعی - کریستال - دارای زندگی آسوده ■ ۲- اختراع دایملر آلمانی - قسم و گونه ■ ۳- تابستان آذری - کفیل شدن - حیوان خاص استرالیا که از برگ اکالیپتوس تغذیه می‌کند ■ ۴- مادر گرامی امام زمان - دختر عرب- سیزی ضد سرطان - نو و باز نشده ■ ۵- کاشف گردش خون- ای دل- درخت آزاده ■ ۶- حرف فاصله- سنه- کتاب ابوریحان بیرونی در ریاضیات و نجوم ■ ۷- رسولان - علم شیمی قدما- سخنگوی حضرت موسی ■ ۸- ترازوی قدیمی - نخ یافتنی - مهاجم بنام اور تون ■ ۹- درد و رنج - پشه - جاسوسخانه آمریکا ■ ۱۰- مهمانخانه - راه و روش - اندک ■ ۱۱- بعضی‌ها به خشخاش گذارند- موجود افسانه‌ای و بزرگ جثه و بدیهیکل - ایزد موکل بر عهد و پیمان ایرانی‌های قدیم ■ ۱۲- ویتامین جدولی - گفتار- کشور کار دیف- سیستم عاملی در رایانه ■ ۱۳- اسب نجیب و اصیل- تخته بزرگ پهن- دورویی ■ ۱۴- تیم فوتبالی در فرانسه- خالق موش و گربه ■ ۱۵- زبان- بیماری برقان - نوعی پرند شکاری

از بالا به پایین

■ ۱- مورد اعتماد- پیشرفت- پیمانه ■ ۲- هلاک و نیستی - برده‌ای که در روم باستان جنبش آزادخواهی به راه انداخت ■ ۳- فرزند نوه- از احساس پنجگانه - بلند ■ ۴- ترک استخوان- حشره خونخوار- به هم ریخته پایتخت یونان - پسر کاوه ■ ۵- زمین - گوسفند جنگی- تخم کرم ابریشم ■ ۶- نمادین - دارای بسته‌بندی استوانه‌ای - ارجمندی ■ ۷- بازیکن سابق استقلال و تیم ملی فوتبال- شهری در گیلان- مادر باران ■ ۸- گر فتنی زبان- باور قلبی - حاکم شرابخوار کوفه ■ ۹- واحد برق- شجاع- آهنگ ■ ۱۰- لخت- سلاح کمری - بیزاری ■ ۱۱- ناراحت و بی‌تاب بر اثر رویارویی با یک وضع آزاردهنده- عملی در کشاورزی- از درختان جنگل‌های شمال ■ ۱۲- تقویت‌کننده- سگ بیمار- چین و شکن - کار ناتمام ■ ۱۳- سود حرام- نوعی ابر - کسی را خلاف میل او به کاری مجبور کردن ■ ۱۴- از کستر سفوفنی بزرگ - ظرف پذیرایی ■ ۱۵- مؤسس سلسله ماد- غلاف مشمیر- خط تلفن